

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۲۷ دسمبر ۲۰۱۹

"قسمت اول"

مختصری بر، دروغ های

"جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۲۷

به ادامه گذشته:

به نقل از تتبع ارزشمند داکتر "مرتضی محیط" (کارل مارکس، زندگی و دیدگاه های او) در صفحه ۷۵ کتاب یاد شده، بعد از آن که برخی از موضعگیریهای مارکس را در رابطه با مبارزه علیه قانون سانسور مطبوعات توضیح می دهد از نامه مارکس در آن چنین نقل قول می کند:

"یا شاید نقایص یک نهاد به افراد نسبت داده می شود تا به طور تقلب آمیزی تصور نوعی اصلاح به وجود آورد بی آن که اصلاح بینائی انجام گیرد. عادت لیبرال نمائی این است که هر وقت مجبور به دادن امتیاز می شود، افراد و وسیله ها را قربانی می کند تا نهاد اصلی را حفظ کند... و خشم به ضد خود نهاد را به خشم به ضد افراد تبدیل کند..."

بلافاصله باید افزود که بررسی یک سیستم و حکم به محکومیت آن به هیچ صورت به معنای نفی نقش و مسئولیت فردی افراد در قبال اعمال شان نبوده، آنها نیز در پیشگاه تاریخ پاسخگوی کردار شان می باشند.

موضعگیریهایی (حدا) در قبال جنایات تره کی، امین، سروری، ببرک، نجیب ... چیزی جز یک شعبده بازی تهوع آوری نبود که آنها از قبل نزد کمونیستها امری بود افشاء شده.

باز هم بدون آن که غرض دفاع از جناح "خلق" باشد (جنایات آنها چنان در حق ملت ما سنگین است که حتی خود نیز نمی توانند و نمی خواهند به دفاع از آن برخیزند تا چه جای این که یک قربانی آن سیستم (صاحب این قلم) چنین قصد ناجایزی را داشته باشد، که هرگز چنین مباد) فقط به خاطر روشنگری بیشتر و اثبات هدف اولیه ما که افشای دروغهای "جناب" صدراعظم و همقطارانش باشد، چند نکته را از کتاب "جناب" شان و پرچمی جنرال "نبی عظیمی" نقل نموده بعداً آنها را تفسیر و تحلیل می دارم.

ضمن آن که "جناب" جنرال طبق عادت همیشگی شان!! که همان گزافه گوئی و دیده درائی ببرک گونه است از پیشبرد کارهای شان!! در فرقه ۱۴ غزنی داد سخن می دهند و از تلاشهای قیاس ناپذیر شان!! که بهشت برین ساختن آن قطعه باشد، یاد کرده، می نگارند:

صفحات ۱۵۵ و ۱۵۶ کتاب اردو و سیاست:

"تلاشهای من در حصه تغییر در سایر عرصه ها ادامه داشت و سخت مصروف بودم که روزی یکی از دوستانم از شهر کابل تلفون کرد و گفت که مادرت مریض است فوراً به کابل بیا. آنروز ۲۸ ماه جون بود (دقیقاً دو ماه بعد از فاجعه ثور - م -) منزل در خیرخانه مینه بود. با شتاب خود را به آنجا رسانیدم. مادرم را صحت یافتم، برادرم توضیح داد که رهبر آرزوی ملاقات با تو را دارد. بعد از ساعتی عبدالوکیل که در آن موقع معین وزارت خارجه بود به منزل آمد، "وکیل" عذر خواست که باعث تشویش و ناراحتی من شده است. او گفت وضع بسیار خفقان آور و متشنج است، خودم نمی توانستم تلفون کنم. مجبور شدم با چنین بهانه ای ترا به مرکز بخواهیم و در جریان حوادث قرار دهیم... این به معنای کودتای سیاسی علیه حزب ماست. اما رفیق کارمل فعلاً مقاومت می کند و تصمیم ندارد که کشور را ترک بگوید. ما با اکثر افسران و اعضای حزب صحبت کرده ایم. نظرها مختلف است. اما نظر تمام اعضای حزب (پرچم) این است که در صورتی که امین در تصمیم خود پافشاری نماید، باید اردو قیام مسلحانه را علیه امین آغاز نماید. وی گفت، من می خواهم آمادگی خودت و رفقای فرقه ۱۴ را به رفیق کارمل در مورد قیام مسلحانه اردو اطلاع دهم..."

در صفحه ۳۷۶ (یاداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی) از کشتمند می خوانیم:

"در جلسه ۱۲ جون ۱۹۷۸ شورای انقلابی، اختلافات میان پرچمیها و خلقیها شدت بیشتر یافت. در این میان، نورمحمد تره کی اظهار داشت که کارمل و امین باید اختلافات خود را از طریق رأی گیری در مقامات حزب حل و فصل نمایند و آنگاه امین اکثریت را در مقامات رهبری برای خود به وجود آورده بود"

صفحه ۳۸۳ همان کتاب:

"زندگی و زمان، لحظات دشوار مبارزه، بار سنگین پذیرش مسؤولیت و سازماندهی و رهبری اعضا و گروه های پراکنده، مأیوس، شدیداً رنجیده و ناراضی حزب (پرچمی ها) را بر عهده من و شمار دیگری از رده های دوم و سوم رهبری حزب قرار داد."

صفحات (۳۸۳ و ۳۸۴) همان کتاب:

"سیاست اختناق و ترور گردانندگان رژیم ... برای آن که مبارزه به گونه بهتر سازماندهی گردد و خصلت اصولی و جمعی یابد، گروه سه تنی رهبری پرچمی ها در کابل به مثابه نخستین گام ایجاد شد. این کمیته رهبری متشکل بود از: نجم الدین کویانی، محمد رفیع و من (سلطان علی کشتمند)"

خوانندگان عزیز، پراگراف های بالا را بار دیگر به دقت کامل بخوانید، خواهید دید که این حزب از هردو جناح وقتی از رفاه صحبت می کنند منظور شان کشتن انسانهاست و وقتی از اتحاد و وحدت دم می زنند دقیقاً در تدارک انشعابند و هنگامی که از سازش، گذشت، صلح و یک پارچگی صحبت به میان می آورند در همان لحظه به کودتا می اندیشند. آیا چنان حزبی می توانست در مقابل خشم طوفانزای خلق ما با وجود حمایت گسترده سوسیال امپریالیزم شوروی و اقمارش دوام بیاورد؟ تاریخ نشان داد که نتوانست و با تأسف، با خود کشور ما را نیز در سراشیب سقوط، تجزیه و مستعمره شدن قرار داد.

با در نظر داشت حرکات توطئه گرانه و کودتا گرانه پرچمیها، خلقیها به خود حق دادند که وقتی از کشتن دشمنان بالقوه دریغ نمی ورزند نباید در مقابل دشمنان بالفعل ساکت بمانند. مگر کم شانسی خلقیها آن بود که حیات و ممات افراد پرچم و سایر وابستگان (ک. ج. ب. و جی. آر. یو.) به دست آنها نبود، سوسیال امپریالیزم شوروی دست آنها را فقط در کشتار خلق افغانستان و نیروهای پیشرو جامعه بازگذاشته بود نه کشتن عوامل (ک. ج. ب. و - جی. آر. یو.).

اینجاست که افرادی با جرم ها و اتهاماتی به مراتب پائینتر و بی پایه تر، شدیدترین شکنجه ها را متحمل می گردند و در پولیگونها تیرباران می شوند، مگر نورچشمی های ببرکی که مربی دارند حتی حرکت کودتا گرانه شان نیز تحمل می گردد، چه (حدخا) به مثابه یک نهاد مزدور و در خدمت اجنبی هیچ گاهی استقلال عمل نداشته است.

با وجود این تحمل، لااقل به خاطر زهر چشم و زمینه سازیها برای بعد از خلقیها تنی چند از افراد پرچم را به زندان (بخوانید مهمانخانه های خصوصی) می فرستند. هر چند ممکن است تضاد خونین بین (جی. آر. یو. - و. ک. ج. ب.) در افغانستان منجر به شکنجه هائی چند از طرف عمال (جی. آر. یو.) علیه پرچمیهای چندی شده باشد اما از یکطرف موجودیت افراد (ک. ج. ب.) که در تمام ساحات حضور فزینی داشتند مانع از آن می شد تا عزیز دردانه های "اندره پوف" را کسی زیاد اذیت کند و از جانب دیگر "نرم تنی" و "نظم پرچمیگرانه" پرچمیها که قبلاً به تفصیل از زبان "جناب" صدراعظم در مورد سخن رفت، ضرورت شکنجه ها را از میان می برد چه آنها به محض دستگیری، بر اساس گواهی آنده از زندانیانی که از مسلخ استبداد (حدخا) زنده از زندان بیرون شده اند، در همان نخستین لحظات دستگیری، تعلق خود را به (حدخا) جناح پرچم ابراز داشته و عده هر نوع همکاری را برای زندانبانان خود می دادند، در بین آنها تعداد کسانی که حتی در زندان با شکنجه گران "رفیقانه!!" رفتار کرده و از آنها می خواستند که به علت مواضع و منافع مشترک حاضر اند هر نوع وظیفه ای را با رضایت خاطر انجام دهند، کم نبود. از "جناب" صدراعظم گرفته تا سایر مقامات و افراد حزبی.

در صفحه ۴۶۴ (یاداشتهای سیاسی و رویداد های تاریخی) اثر "کشتمند" می خوانیم:

"من و دو تن دیگر (عبدالقادر و محمد رفیع) را زندانی های "خاص" وانمود کرده بودند و به همین جهت در یک زندان کوچک در درون زندان بزرگ پلچرخه نگهداری و از انظار مخفی نگهداشته می شدیم."

آنهايي که به اعتراف شخص "شخیص!!" "جناب" صدراعظم در درون زندان، زندانی بودند، زندان دومی به منظور تشدید فشار شرایط زندان نبود. چه در شرایطی که سایر زندانیان در داخل پلچرخه چون کرم به هم می لولیدند و به نوبت امکان چند ساعت خواب را به نسبت کمبود جای به دست می آوردند کوتاه قفلی (حتی اگر واقعی هم می بود) خود نعمتی به شمار می رفت زیرا زندانی در آنصورت مجبور نبود ساعتها روی پا ایستاده شود، تا جائی برای نشستن و احیاناً خوابیدن خالی گردد.

به علاوه هدف از آن، حمایت یک بخش از باند جنایتکار (حدخا) از خشم بحق خلق ما در درون زندان بود. زیرا بارها اتفاق افتاده بود که زندانیان شکنجه شده سایر گروهها و مردم عادی به محض تشخیص هویت یک پرچمی وی را به قصد کشتن کتک زده اند. - در دوران حاکمیت مستقیم روسها و "ببرک"، زندانیان وابسته به "امین" چنین سرنوشتی داشتند - زیرا همه می دانستند که "رفقای" پرچم در درون زندان نیز مشغول "خدمات رفیقانه" شان به (حدخا) بودند. یکی از بارزترین نموده های این چنین "خدمت رفیقانه" نقش "جناب" صدراعظم در لودادن مواضع ایدئولوژیک و سیاسی "طاهر بدخشی" شوهر همشیره و احتمالاً پدر خواهرزاده هایش بود. جهت فهم بهتر موضوع، نظر شما را به بخشی از نبشته "دستگیر پنجشیری" که خود نیز در شهادت آن فرزند خلق دست کمی از کشتمند نداشت، جلب می نمایم:

صفحه ۱۷۹ ظهور و زوال (حدخا) از پنجشیری

"طاهر بدخشی شیوه های و قطبهای مختلف و مخالف مبارزات مخفی، علنی مسالمت آمیز و قهرآمیز را در شرایط مشخص آزمایش و تجربه نموده او طرفدار رشد مستقل انقلاب ملی و دیموکراتیک کشور بود"

در همان صفحه می افزاید:

"طاهر بدخشی به این عقیده بود که رهبران بلند پایه خلق و پرچم به طور کلی پیچ و مهره های دربار و سردار داوود اند." اند.

در صفحه ۱۸۰ همان کتاب آمده است:

"طاهر بدخشی به پالیسی دنیاله روان و فرصت طلبان رهبران خلق و پرچم امیدی نداشت و دل بسته نمی توانست اما او به این نظر بود که یگانه شیوه صحیح مبارزه در شرایط مشخص افغانستان کار فعال بی سر و صدا در دهقان خانه های شمال هندوکش و ایجاد پایگاه های مطمئن مبارزه مسلحانه است..."

بعد از اشکالات چندی که حین بحث گویا پنجشیری بر بدخشی وارد می سازد، طاهر چنین ادامه می دهد: صفحه ۱۸۰ همان کتاب:

("سازا" با قبول قربانی در راه رشد مستقل انقلاب ملی و دیموکراتیک افغانستان به سوی اهداف ملی و اجتماعی خویش بدون وابستگی به این و یا آن قدرت بزرگ به پیش می رود و شما می توانید با مبارزه مسالمت آمیز و قانونی خود کماکان ادامه دهید..."

تذکر: تکیه روی کلمات از من - موسوی - است.

خوانندگانی که از یکطرف مواضع سیاسی، ایدئولوژیک "طاهر بدخشی" را هنگام ایجاد (حدخا) می دانند و از جانبی در جریان کناره گیری طولانی آنها به مثابه منتظرین (بیشتر از رابطه با اختلافات جنبش بین المللی کمونیستی) به نام (سنتریست) از معروفیت آنها مطلع اند و به همین ترتیب تا حدودی از جریان بحثهای ایدئولوژیک در درون زندان (دهمزننگ) و خارج از آن با رفقای "گروه مجید شهید"، - معتقد به مارکسیزم لنینیزم اندیشه مائوتسه دون - آگاهی دارند بدرستی و به سهولت این نکته را درمی یابند که فردی با چنان سابقه و با چنان مواضع ایدئولوژیک سیاسی و چنان پشتوانه توده نمی تواند از دید (ک. ج. ب.) و عمال داخلی آن قابل تحمل باشد.

از همین جاست که در همان آوان فاجعه ثور، "دستگیر پنجشیری"، وی را به تور انداخته و زیر عنوان اداره یک ریاست، مانع از آن می گردد تا دوباره به روستا رفته و چون ماهی میان آب، در دل توده های میلیونی از دسترس به دور ماند. هنوز چندی از اشغال کرسی ریاست نگذشته، از آنجائی که استمزاج های عناصر نامطلوب، پوششی (ک. ج. ب.) ضعیف النفسها و پرچمیهای درون خانواده، هویت ایدئولوژیک و سیاسی وی را افشاء و تخاصم خونین او را با شوروی برملا می سازند به زندان انداخته می شود.

لازم به یادآوریست، از آنجائی که زندانی شدن "کشتمند" و "بدخشی" فقط چند ساعت با هم اختلاف داشت در همان زمان عده ای را عقیده بر آن بود که "کشتمند" به مثابه اثبات اولین حسن نیت خویش نسبت به روسها و حفظ تشکیلات مخفی پرچمیها، "بدخشی" را لو داده به زندان افکنده باشد چنانچه خود نیز آن تقرب زمانی را نتوانسته از دید تاریخ پنهان دارد. چه در صفحه (۵۷۰) کتابش می خوانیم:

ادامه دارد